

آمیولاتس

چرا دیگربا کسی راه نمی آیم

• **بوریا عالمی:**حسن روحانی گفت: «نقد در فضای آزاد و امن امکان پذیر خواهد بود.» ما متوجه نشدیم الان ما نقد نمی کنیم فضا آزاد و امن نیست یا الان ما نقد نمی کنیم فضا آزاد و امن است یا الان فضا آزاد است اما امن نیست یا فضا امن است اما آزاد نیست یا اصلا واقعا چه کاری است که باید نقد کنیم؟ یعنی شما فکرش را بکن. چرا همه می خواهند نقد کنند؟ ما می گوئیم اصولا چه کاری است؟ یکی می خواهد یک کاری کند ما چی کار بهش داشته باشیم؟ آیا ما خوشمان می آید وقتی داریم یک کاری می کنیم یکی بیاید بالاسرمان و هی بگوید اینطوری نکن، آنطوری نکن؟ خوب نیست دیگر. می رود توی مخ آدم. بعد آدم قاطبی می کند می زند زیر میز می گوید اصلا خودت انجام بده. شما نگاه کنید به تاریخ معاصر، هر مدیر و مسوولی را نقد کردند یا زد زیر بازی یا بعد که بازی را خراب کرد انداخت تقصیر منتقدان. کار درست را آقای دکتر مهندس احمدی نژاد انجام داد که همان اول هرچی منتقد اقتصادی بود را از دانشگاه بیرون کرد. الان اینطوری که دولت روحانی دارد کار می کند و هی می گویند این ور را بیا نمالی آن ور را بیا نریزی. فردا که اقتصاد و اینا هم خراب شد، می اندازند تقصیر ما. ما به این نتیجه رسیدیم دیگر انتقاد نکنیم. به قول شاعر اگر دیدی مقام مسوول و چاه است اگر خاموش بنشین به نفع خودت است. این از این. در همین وانفسا روحانی گفت: «باید بدانیم که به کجا رفت مهم است نه اینکه دوفنر چگونه راه می روند.» حالا اینقدر به راه رفتن ظریف و کری توی خیابان می پردازند که از فردا یک ون گشت ارشاد پشت ظریف راه بیفتد برود این طرف و آن طرف. ما می گویم بگذارید این جوانان راحت باشند، چه ظریف باشند چه زمخت. بعد هم خدا را شکر. ما به بچه های ۲۰ ساله می گفتیم الان شما خیلی باحالید و آزادی دارید زمان ما اینطوری نبود و ما می خواستیم قرار خواستگاری بگذاریم با طرف در دوتا خیابان موازی به صورت همزمان قدم می زدیم. مثلا من از توی خیابان انقلاب راه می افتادم طرف مربوطه همزمان از توی جمهوری شروع می کرد به قدم زدن. بعد که فضا باز شد، توانستیم در یک خیابان اما در دو پیاده رو در دو طرف خیابان با هم قدم بزنیم. بعد می گویم ای جوانان، ای نوجوانان آیا می دانید ما موقع قدم زدن در جوانی چه حالی داشتیم؟ می گویند نه. بعد من می گویم همین حال ظریف را، یعنی یا نمی گذاشتند قدم بزنیم یا اگر قدم می زدیم بعدش اینقدر سین جیم می کردند که مجبور می شدیم ازدواج کنیم و دیگر با کسی راه نیایم.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۳ • ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۳۶ • ۹ فوریه ۲۰۱۵ • سال دوازدهم • شماره ۲۲۳۳ • ۱۶ صفحه + ۲۴ صفحه ویژه نامه • اذان ظهر تهران ۱۲:۰۸ • اذان مغرب ۱۷:۵۸ • اذان صبح فردا ۵:۳۲ • طلوع آفتاب ۶:۵۷

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

علی جهانشاهی

حذف یارانه خانوارهای با درآمد بیشتر از ۲.۵ میلیون تومان



آن سوی تاریخ

بایاد پهلوان ملاقاسمی، امامعلی حبیبی و سرهنگ سلطانی

می خواستم بخوانم، اما به جایش دوبنده کشتی پوشیدم!

شده و شروع کرد به خواندن. من هم که می خواستم بخوانم، تا دیدم او خواندن را شروع کرده، سراجیم نشستیم. آن قطعه که تمام شد، دوباره از سرهنگ خواستم شروع کند و سازی کوک کند تا من بخوانم. این بار هم تا آدمم شروع کنم، امامعلی حبیبی از من پیشی گرفت و شروع به خواندن یک ترانه شمالی کرد و یک بار دیگر هم، باز تا من آدمم شروع کنم و بخوانم. او پیشی گرفت و شروع کرد به خواندن. همه جمع منتظر بودند من بخوانم و از طرفی خودم هم عجله داشتم که زودتر بخوانم و بروم. در همین بین، از آقای «ملاقاسمی» خواستم تشکی بیاورد و کف اتاق پهن کند. او که از مقصود من باخبر نبود، باتعجب تشکی آورد و کف اتاق انداخت. از او پرسیدم: «دوبنده کشتی هم داری؟» پرسید: «دوبنده می خواهی چه کنی؟» گفتم: «چه کار داری؟ تو برایم بیاور.» دوبنده آوردند و من هم لباس کشتی پوشیدم و بعد گفتم: «هر چه خواستم بخوانم» امامعلی حبیبی «فرصت نداد. حالا لاف کشتی بگیرم، بلکه تلافی شود.» همه جمع خندیدند و بالاخره «امامعلی حبیبی» که سال های بعد از آن رفاقتما ن گرفت و من او را «رییس» صدا می زدم، به من مجال خواندن داد و خاطره آن دیدار در باغ سب را در ذهنم ماندگار کرد.



اکبر گلپایگانی (گلپا)

سال ها پیش یک روز «حسین ملاقاسمی» از من دعوت کرد به باغ پدرنش بروم. پدرزن او در دماوند باغ سیب داشت. نمی دانم پدرنش امروز زنده است یا نه. اگر زنده است امیدوارم سلامت باشد. خودش آن سال ها قهرمان کشتی فرنگی بود. مرا به باغ پدرنش برد. در آن باغ، درخت های سیب عجیبی وجود داشت. درخت های سیب آن باغ، همه کوتاه و هرس شده بودند و سیب های کمی داشتند. اما سیب هایشان بسیار درشت بود. نظیر این سیب ها را هرگز ندیده بودم. به جرات می توانم بگویم که هر کدام از سیب ها یک کیلو بودند و هر درخت سه، چهار تا سیب بیشتر ن داده بود. ما که همیشه از پهلوان «ملاقاسمی» تعریف این سیب ها را شنیده بودیم، یک روز بالاخره به باغ پدرنش رفتیم تا سیب ها را تماشا کنیم. سرهنگ «حسن سلطانی»، که دوره ای هم رییس کلاتری ۱۸ بود و سننور هم می زد، همراه من آمد. به باغ که رسیدیم، دیدیم «امامعلی حبیبی»،

نکته ای کوچک

زنان و مادران

پشیمان شد، به سختی با مادرش ارتباط برقرار کرد و مادر بی کمک نهادها به آنجا رفت ولی مشکل زمان برگشت اتفاق افتاد که او به خاطر فعالیت تروریستی دستگیر شد. یا مادر خلیان اردنی که یک روز پس از سوخته شدن فرزندش خبر دق کردنش پخش شد و مادر خبرنگار ژاپنی که روز خود را با شنیدن خبر سربریدن فرزندش تمام کرد و در حضور خبرنگاران - کسانی که پسرش به دلیل همین شغل کشته شده بود - با تمام وجود می گریست. این صحنه ها در کنار همان جنایت ها قرار می گیرد. اما مشکل اینجاست این صحنه ها زودتر فراموش می شود همان طور که صحنه های دعا و نیایش برای آزادی آنها کمتر بازتاب پیدا می کند.

آن طرف «بوکوحرام» است و این طرف «داعش». آن طرف تر «القاعده» است و «طالبان»، این طرف تر دعوای یمن است. یک طرف همه اینها هم زنان هستند. خبر دزدی زنان توسط بوکوحرام، کشته شدن دخترانی که برای تحصیل می رفتند توسط طالبان، «داعش» و ماجرابی که هنوز تایید و تکذیبش معلوم نیست همان جهاد نکاح. چه کسانی وارد این گروه ها می شوند؟ فقط این طرفی ها یا خاورمیانه ای ها نیستند. به گزارش خبرگزاری های جهان فقط در اسپانیا بیش از هزار حواله ارسال پول برای خانواده کسانی که عضو داعش هستند جابه جا می شود. به گزارش تایم، داعش از زنان برای تشکیل کمپین هایی در رسانه های اجتماعی

و کمک به همسران جهادی خود، یارگیری می کند. حداقل ۳۰ زن اروپایی در عراق و سوریه حاضر هستند که یا به همراهی همسران جهادگراشان می پردازند یا با هدف ازدواج راهی این کشورها در خاورمیانه شده اند. هر چند تعداد زنان یک دهم مردان است. با همه این توحشی که هر روز بر آن هم اضافه می شود، مادران هم درگیرند و در این میان شاید کمی فراموش شوند. یکی می شود مادر «آیچه» دختر ۱۹ ساله هلندی که به تنهایی دخترش را از دست داعشی ها نجات داد. دختر سال گذشته از طریق اینترنت با یک داعشی ترک تبار به نام «عمر یلماز» آشنا شد و به قصد ازدواج با او به ترکیه و سپس به سوریه گریخت. وقتی دختر

فارسی بگو؟

فارسی هم می فهمه!

مرورگر وب...

